

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political - Literary

سیاسی - ادبی

## به جای مقدمه:

در جوشاوش مبارزات آزادیخواهانۀ مردم افغانستان علیه تجاوز امپریالیستی شوروی اشغالگر، و با در نظر داشت تلاشهای ضد انقلابی رژیم دست نشانده و اشغالگران امپریالیستی به منظور ایجاد تفرقه و استخوان شکنی های قومی و ملیتی بین اقوام و ملیت های باهم برادر افغانستان، زنده یاد "محمد هاشم زمانی" به مثابه یک شخصیت ملی برخاسته از ملیت پشتون، از موضع یکی از رهبران "جبهه متحد ملی افغانستان" آن زمان، شعر حماسی ارزشمند "قیام مردم هزاره" را به تاریخ 30 جنوری 1981 به پشتو سروده، تقدیم مجموع ملیت زنجیر گسل هزاره، بالخاصه شهدای پاکباز آن، نمود. پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" با درک این حساسیت در مقطع کنونی بار دیگر ترجمه دری آن پیام رسا را به نشر می سپارد، باشد که سرآغازی گردد به غرض درهم شکستن توطئه های امپریالیستی در شرایط حاضر.

شعر از: مرحوم محمد هاشم زمانی  
ترجمه از پشتو به دری: زنده یاد قیوم رهبر

## قیام مردم "هزاره"

کهن تاریخ غرجستان  
با درخشش خورشید در آسمان دوردست  
به تکاپو درآمد  
آتش انقلاب مردم  
همراه با گسترش قیام عظیم توده ها  
طوفان آسا شراره کشید  
آوازه عظمتها بر همه جا  
با نغمه های شجاعت درهم پیچید و دامن کشید

ترانه های آزادی  
نغمه پرداز آبادی و استقلال وطن شد  
خوشبختی و سرور زندگانی  
دشمنان این مرز و بوم را برباد داد  
آری!  
جنبش شکست ناپذیر مردم بحرکت درآمد

و نیروی با عظمت آن سربرآورد

غرجستان لباس نقره گون برف بر تن کرده بود  
و امواج زمهریر زمستان بیباکانه  
در قله های پر از غبار قیر گون  
مستی میکرد  
اما در هر کلبه و کاشانه فریاد مردم بلند بود که:  
هزاره ها! فدائیان مردم!  
بپا خیزید همه!  
و پای نوکران روس را قلم کنید

از سمنگان و دره صوف حکایت میکنم  
که پیر و برنا  
در بوستان آزادی  
رسالت تاریخی کشور را  
با خون پیوند زد.  
خروش طوفانی جنبش انقلابی  
مغرورانه سر برآورد

در فضای پراز وجد سمنگان  
در تجلی روشنگر آزادی  
جذبات اسلامی و ملی مردم بشور آمد  
و سینه تاریکیها را در سرزمین غم آلود هزاره شگافت  
وطن کاشانه ایست  
که قربانی در راه آن  
دینی است والا و افتخاریست بزرگ  
سیلاب خشم و عتاب هزاره به خروش آمد  
پیر و جوان مانند مرغ آتشخواره  
شعله های سرخ انقلاب را در سرانگشتان دشمن سوز خود حمل میکرد  
نوای جرس مرگ دشمن به صدا درآمد  
آری! تاریخ کهن غرجستان سخن گفتن آغاز کرد

کار و پیکار انقلابی "ولس"  
در راه سفر پر از رنج و آزادی  
آغازیدن گرفت  
"ولس" روس بچه های "خلق" را  
زیر حملات پیهم خود گرفت  
و جنایتکاران "خلق"  
زیر تازیانه خشم مردم  
دست و پا میزد  
و ریسمان عدالت و انتقام میهن  
دست و گردن آنها را، مانند توله سگان بیمقدار بسته بود

طوفان خیزش مردم، هستی نابکار فرزندان خلف روس را  
زیر و ور کر  
وحشت اراده و آزادی

بازوی زورگوئی و جنایت را وارونه و نابود کر  
سردمداران "کابلی" و "مسکوی" بلرزه درآمدند  
و قزاقهای کینه توز و انسان سوز  
آهنگ نابودی "دره صوف" کردند

زمین و زمان شاهد ریزش آتش و باروت  
و ناله های دلخراش انسانی بود که  
با چشمان برآمده و اندیشناک  
در میان عالمی از ظلم و بربریت در وحشت  
و جان کندن کودکان و پیر زنان  
شیخ مرگ آفرین زنده جان را  
در رقص مستانه خرس قطبی  
در میان سیلاب خون و آتش میدید

مجاهدان سربکف در کوهپایه ها  
از خون دل و قطره اشک سنگر میساختند  
و با دل پر از امید و انتقام  
برای دفاع از ساحت مقدس آزادی و نابودی فرزندان نا بکار روس  
انتظار میکشیدند و میدیدند که  
پدران و کودکان و زنان را  
با خنجر خون آلود ظلم  
گلو میدرند  
دوشیزگان ندا دردادند  
که ما تسلیم ناپذیریم  
قربانیان راه آزادی و ناموس عظمت ملی  
مشعلهایی اند که میسوزند و راه سالکان را روشن میسازند  
این یاد زمانه است  
و ما هم ارمغانی برای آزادی

ای وطن... حالا!  
آزادی تو پرافتخار و پرآوازه  
بر شانه گسترده وحدت ملی انتظار میکشند  
و روس شکست خورده و زبون  
سر افکنده تاریخ است، و حالا...  
دوشیزگان تو مشعل آزادی را بر مجمر سینه های خونین خود  
در جویبار مست امید گذاشته اند

دوشیزگان که ننگ نام هزاره را  
بر قلب بزرگ خویش نقش زده بود  
چرا از لکه تسلیم  
بر شاهکاری از زندگی آزادی  
منزجر نباشد؟

برده تسلیم طلب، نفرین تاریخ را بر پیشانی دارد  
و سرباز آزادی، نگینی است بر تارک تاریخ  
در آنطرف دیگر

خرسان نابکار قطبی  
اینجا چشمان آرزومند یکی را میکشید  
آنجا انگشت ظریف دیگری رامیبرید  
گوشها را بر در میکوبید  
کودکی دیگر را بر برچه بالا میکرد

شکنجه و تهدید سایه شومی بر خانه و کاشانه گسترده بود  
"پدران و برادران و خویشاوندان تان کجاست؟  
غمخوار و دستیاران تان کجاست؟  
کجاست آنکه بر ما آتش میریزد؟  
کجاست آنکه با ما کینه میورزد؟ "

آتش شکنجه و قتل عام  
در میان سردی برف و تندی طوفان  
هزاران انسان بیگناه را با آرزوهایش در سینه خاک جا داد  
و تصویر واضح از  
مساوات و عدالت روس  
برای کارگران جهان  
رقم زد

اینک قیام ملی "ولس" مانند جرقه ای  
شعله های سرکش انقلاب را دامن میزند  
و ماتمکده تاریخ را با تشعشع خونین خود  
روشن میسازد  
مردم با شور و هلهله فریاد کشیدند  
که اینک چراغ آزادی چشم باز کرد

غلغله های مردم "دایکندی" را بشنوید  
لهیب سوزان "شهرستان" زبانه کشید  
"اجرستان" طوقی از افتخاربر گردن آزادی آویخت  
و قربانی سینه پهناور خود را به بدرقه گسترده  
ننگ وطن و جذبات میهنی بشور آمد

آغاز جهاد مردم که "شیخ صادق" را در طلیعه خود داشت  
راه "ولس" را به قلمرو یگانگی باز کرد  
قلعه پُر ابهت زندگانی آزاد  
بر ویرانه های ننگین بردگی و انسانکشی  
قد افراشت  
ندای "الله اکبر" "ولس"  
پایکوبی اهریمن "خلقی" را بزنجیر بست

براستی  
قدرت ایزدی در نیروی مردم تجلی می یابد و می نمایاند که  
طوفان شورانگیز از زورمندی  
بزهکاران و ظالمان را  
در دنیای واژگون بخت شان

روسیاه و سرافکنده میسازد  
هیچ گردن کشتی در برابر قدرت مردم ایستادگی نمیتواند  
و روس جنایت پیشه با مردم در افتاده است

در دره های زندگیبخش و قلّه سربفلک کشیده "لعل و سر جنگل"  
در آغوش پر مهر مادر میهن و در میان جنگل انبوه  
نسیم روحبخش آزادی میوزید  
مانند خنجری در سینه نابکار دشمن فرو میرفت  
و رخس شتابان انقلاب، ناهید آزادی را بر آسمان بلند میکرد

و "غور" در گنجینه سینه خود  
دقیقه تاریخ کهن را با چنان امانتی نگهداری میکرد  
که از دستبرد هیچ تجاوزگری اندیشه نداشت

زورق پرغرور عظمت ملی  
در جام جهان نمای تاریخ، مانند کوه قد برافراشته بود  
کوههاییکه افسانه آزادی را در سنگهای خود  
با خون حک کرده بود و میدیدی که دشمن  
در قبرستان ناامیدی و خجالت، به دژ تسخیرناپذیر قلّه ها خیره شده است  
فریاد و آوای مهیب مردم  
و آوازه غیرتمندی، در فطرت زندگانی آزاد  
در سنگ و چوب پر جلال کوهستانهای مغرور  
عجین شده است  
که هر تجاوزگری را مذلت ارمغان است  
و هر دشمنی را روسیاهی

نعره های جهاد با صدای رسای "سید علی بهشتی"  
و ندائی را که روس لعنتی  
در پی نابودی آبرو و مقدسات ماست  
در کوهستانهای "ورس" بلند شد  
هزاره ها بپا خیزید، شتابان،  
در راه وطن و انقلاب و آزادی!

مجاهدان "ورس" و "دایکندی"  
مبارزان "پنجاب" و "شهرستان"  
آزادخواهان انقلابی "یکاولنگ"  
در پیشاپیش آنها "سید محمدعلی" معروف به "لم لم"  
این سالک راستین  
سربازان آزادی وطن شدند

سرور و ساز نغمه های آزادی در میان دره ها  
پژواکی از رستاخیز ملی و یگانگی امید  
و جنگ آزادی در سراپرده عشق پا نهاد  
انقلابیون هزاره! انقلاب کنید!  
زنگ ناخلفان را از دامن خود بشوئید!

ترانه های انقلاب سرکش  
و نسیم دلکش آزادی  
در اشعه زرین خورشید و جانبازی  
مترنم شد  
و روس بچگان جنایت پیشه در مقبره نفرین جا گرفت  
طوفان انقلابی "لم لم"  
ترس و اندوه جنایتکاران را دامن میزد  
"لم لم" در گلوی نی سرود وحدت ملی را مینواخت  
و در میدان کارزار، رزم آور و بیباک تیغ میزد  
سرباز جوانی بود که بار هشتاد گردش زمین را  
در طواف خورشید بدوش میکشید  
و حشمت انقلاب را در داش سینه گسترده اش  
با آتش عشق شرر میزد  
و کهن سالی حادثه را با جوانی آرزویبوند میداد

از میان تاریخ و عظمت‌های کهن بامیان  
از میان مدنیتها و خیزشها  
و شاهکاری از زیبایی و اصالت  
نهضتی انقلابی و خشمگین  
مانند طوفان در میان "ولس" خروشدن گرفت

مجاهدان "یکاولنگ" و "شهرستان"  
دلاوران "تاله و برفک" و "که‌مرد و سیغان"  
وجانبازان "دایکندی" همه با شتاب و اشتیاق  
بر روس بچگان در "بامیان" تاختند  
پیکره استوار و زخم خورده پنجاه و دو متری  
شاهد این ماجرا بود  
ویرانه های "غلغله" با تبسم خونین از آنها بدرقه مینمود

در بلندبهای "غلغله" ، غلغله برپاشد  
و زلزله طوفانخیزی همه جارا فرا گرفت  
و قافله های تاریخ و زندگی  
از میان زلزالی از آتش و انتقام  
سلسله ها ساختند  
زمانه های پارینه در خاطره ها دوباره روئید  
و اوراق غم آلود عظمتها و کشتارها  
یکایک باز شد

شاهکار مجسمه های پنجاه و دو متری  
نمایانگر عظمت های خیره کننده بامیان است  
و یادگار رسامان و خطاطان این خطه  
بیانگر تاریخ این زمان و آن سامان  
سنگر کوهساران نظاره گر غرور و جلال  
و نام و نشان رادمردان و شیرزنان

فضا ترجمان آزادی است

و هوای دلکش آن عیانگر خودی  
عروس برنای فرهنگ در هر مغاره آن خوابیده  
و زیبایی آن زبانزد جهانیان است  
ستاره خوشبختی در آسمان سوسو میزند  
و نسیم آزادی بهر طرف پرمیکشد

فضا ترجمان آرادیت  
و هوای دلکش آن عیانگر خودی  
عروس برنای فرهنگ در هر مغاره آن خوابیده  
و زیبایی آن زبانزد جهانیان است  
ستاره خوشبختی در آسمان سوسو میزند  
و نسیم آزادی به هر طرف پر می کشد

سیلاب قهر "اولس" در امواج متلاطم خود  
دشمنان روسی را در غرقاب تباهی فروبرد  
سرکش و هیجانی، طوفان انقلاب  
آتش گریزپای آزادی را دامن زد  
روس بچگان را در میان گرفت  
و زمین دهان انتقامجوی خود را باز کرد

"خلقی" های مزدور در میان خود شناور شدند  
و روس بچگان بر سر دارها به رقص مرگ پرداختند  
و مانند خس و خاشاک  
در زیر پای تنومند قهر مردم  
لگد مال گشتند.

فرزندان سرباز وطن  
در راه آزادی میهن  
با اسم فدا و شهادت  
نبرد ایمان و بی ایمانی را در امتحان بزرگ گذاشتند  
و ثبت کتیبه جاودان تاریخ افغان گشتند  
و به زندگانی پر افتخار و جاودانی دست یافتند  
این شاهکاریست از یک زندگانی آزاد  
مجاهد فرمانروای "بامیان" شد  
و روس بچگان در آتش انقلاب خاکستر گشت  
اسلاف روسی شان در "کابلشهر"  
با تسخیر بامیان بر خود لرزید،  
"تره کی" با شکست مفتضحانه "بامیان"  
در "خانه خلق" مانند توله سگی عوعو می زد

این پیروزی ایمان و نیروی هزاره  
که پیر و برنا با شور و اشتیاق  
ننگ و نام خود را در میزان تاریخ میدید  
این نبرد هزاره مسئولیت هر افغان بود!!  
هزاره فدائی راستین وطن محبوب خود است  
و سرباز دلیر افغانستان عزیز

دلاور مرد هزاره "سید حسن" معروف به "سید جگرن"  
در میان جوشش انقلاب مردم  
و طوفان عظیم "ولس" بپا خاست  
"ولسوال" مزدور روس را زنده دستگیر کرد  
و با روسیاهی درخور آن به گورستان لعنت فرستاد

"شیخ حسین ناصری" این رادمرد "ناهور"  
ساحت مقدس مام میهن را  
از چنگال اهریمنان رها کرد  
جنبش انقلابی همانند عروس زیبا  
بر هودج پیروزی لبخند میزد و میگفت  
هزاره ها!  
مهاجمان روسی را در آغوش پرمهر مادر وطن  
نمیگذاریم

جذبات عشق میهن  
وحدت و یگانگی را در میان "ولس" بمیان آورد  
آزادی تاج افتخار بر سر نهاد  
ونفرین ابدی بسراغ روس بچگان آمد  
روس بچگان ماند و نفرین ابدی  
"سید جگرن" برای آزادی میهن  
رشته های کار را بهم پیوند زد  
سرود شورانگیز وحدت در میان مردم  
گوش زمانه را نوازش میداد  
و نیروی پرتوان "ولس"  
انقلاب را به مستی می آورد  
مجاهدین "ناهور" با نعره جهاد  
بجوش و خروش آمدند

مجاهدان راستین رشته های فکرواراده را  
در سلسله خرائین نقشه ها گره زدند  
و به آهنگ حصه اول  
و تعقیب حصه دوم  
مرکز "بهسود" را زیر رگبار گرفتند  
شیران بیشه هندوکش، با غرش طوفانخیز خود  
آوای انقلاب را در دامان کوهساران به ارمغان آورد.

مجاهدان سرباز "بهسود"  
عاشقانه در راه آزادی وطن گام نهادند  
و خروش رزم انگیز "ارباب غریب داد"  
با جوش انقلابی "میر خادم"  
برای نابودی خدانشناسان روسی و دشمنان میهن  
و برای آزادی افغانستان اسیر  
فرزندان رنج و آزادی را بهم پیوند داد



شور و شوق مردم "جاغوری"  
و ندای شورانگیز "احمد علی وثوقی"  
ذوق جهاد اسلامی را در تار و پود مردم ساری کرد  
و حلقه انتقام مردم را در گلوی روس انداخت  
مجاهدان "وردک" و "جغتو"  
با رزم آوران "ناهور" همراه شدند

در "کجاب بهسود" دهقانی دلیر  
وجنگآوری که نام "علی یاور" را بر خویشتن داشت  
سینه کین توز قوماندان خلقی را نشانه گرفت،  
و زنگ انقلاب را بصدا درآورد.  
اشعه زرین خورشید انقلاب  
نظاره گر زندگانی آزاد شد

قصه ای از آزمون تاریخ،  
وجذبات اسلامی که نام و ننگ  
در میدان نبرد از آن حکایت میکند  
از "چک وردک" و "مالستان" بشنوید:  
واز قیام دلاورانۀ مجاهد  
که اجساد گنبدیده "خلفیان" جنایتکار  
و سرفرازی و همبستگی ملتها دو پله میزان آنرا میسازد

هنگامی که روس بچگان مزدور  
و عرسکهای که حلقه بردگی "کرملین" بر گوش شان بود  
رهزنان خاننی که بجز برادرکشی جنایت  
توشه ای در زندگی نکبتبار خود نداشتند  
در زیرتازیانه انتقام مردم خرد میشدند  
دسیسه نفاقی بمردم "وردک" پیشکش شد  
"امین" لعنت شده برای ملت دام گسترده بود

"هزاره ها دشمنان سرسخت شمايند"  
"و به وطن شما غدر و خیانت روا میدارند"  
"و با پشتونها هماره در ستیز اند"  
"برای قوم وردک بهروزی نمیخواهند"  
"آنها در نعره مرده باد خلقی خود"  
"پایه زندگانی شما را فر میریزند"  
"دست بدست هم کمرها را ببندید"  
"هزاره گان را ازین وطن بیرون بیندازید"  
"ای قوم وردک!"  
همه افرادتان بپا خیزید و تفنگ بردارید"  
"و باغیرت و انتقام هزاره ها را محو کنید"  
"زنان شانرا بر بایید و اموال شانرا تاراج کنید"  
"انقلاب کنید!"

پیام ننگین برادرکشی  
شهامت "وردک" را بجوش آورد

جرگه ها و حلقه ها مردم را بشور آورد  
که این پیامیست ننگین  
و دستوریست اهریمنی  
بردگان روس و فرومایگان تاریخ  
چگونه میتوانند ما را بکاری چنین وادارند؟  
هزاره ها برادر مایند  
و با ما همتن همدرد.

تفنگ را از دشمن میگیریم  
و بر علیه خودشان میجنگیم  
نیرنگ و طلسم روس را درهم خواهیم شکست  
کجا برادری بر رخ برادر دیگر تیغ میکشد؟  
هزاره ها برادران مایند و بر ماحق همبستگی دارند

جرگه "وردک" مشحون از روح میهن دوستی و برادری  
با حوصله ای مانند کوهساران  
آهنگ گرفتن سلاح کردند  
دوازده هزار تفنگ با مهمات و ذخایر فراوان  
دستاورد دوراندیشی و فرزاندگی این قوم بود

بزرگان و مجاهدان و فرزندان ستیز زندگانی که  
بیگانگان مهاجم را در کوهپایه های استوار  
به شکست و زبونی کشانده بودند  
فدائیان یگانگی ملت خود اند  
و سربازان بیباک اسلام  
و پیام رزم شان به مردم هزاره  
" که لعنت زده تاریخ نمیتواند مایه نفاق شود"  
نوید بخش همبستگی و هم آوازی.

عزیزان و برادران هزاره!  
پیامی از همبستگی و وحدت،  
برای نابودی دشمن نثار راهتان!  
کوهی استوار از اراده و همت  
دوستان صمیصی "وردک"  
بر شما سلام میفرستد و بر دشمن ظفر می یابد  
پیام ما سازنده وحدت ملت است  
و خاری در چشم دشمن

چگونه میتوان هزاره را از پشتون جدا کرد؟  
در جنگ دفاع از میهن جدائی و بیگانگی  
و دوستی نیمه راه  
فرخندگی دشمن است و سیهروزی ملت  
ناموس و ننگ ما همه با هم  
در زیر شعار وحدت ملی پیوند خورده است  
بهروزی ملتهای ما با خون پیوند خورده است

و مذلت پیامد بیگانگی و نفاق است  
پیروزی مردم اتحاد و اراده آنها را خواستار است  
و شکست پیامدی جز اسارت ندارد  
بدنامی و نیکنامی "هزاره" و "وردک"  
در مسیر واحد و در اهدافی واحد نهفته است

"هزاره" و "پشتون" دو نامیست  
همانند غنچه های نو شگفته ای که  
از شاخه برومندی سرزده اند  
با دوشاخه سبزی که  
از تنه تناور آب میخورند  
در بهاران شاداب هردو به جانب خورشید لبخند میزنند  
و در پائیز طوفانی و زمستان سرد هر دو لخت پرپر میشوند.

زورق زرین وحدت را هر دو ناخدایند  
همانند لنگری آنها از دستبرد طوفان نگه میدارند  
در غم و شادی و در جنگ و ننگ  
در سنگر فداکاری باهم شریکند  
و در حمله بردشمن هر یک ب دیگری پیشی میگیرند  
افغانها چگونه میتوانند بر همسنگران خود شلیک کنند؟  
و روس بچگان چگونه میتوانند در برابر ما بایستند؟

"هزاره ها" با گرفتن پیام وحدت  
از برادران "وردک" بر خود بالیدند و گفتند  
دشمنان ما نگون بخت اند  
و پیوند ملی "پشتون" و "هزاره" طلیعه آنست  
شعله تابناک انقلاب قد کشید  
و مانند خورشیدی گسترده وحدت ملی را فروزان ساخت

هیجان انقلابی "ولس" سر بیرون آورد  
و وحدت واقعی ملی از میان غبار تیره نفاق و دوگانگی  
چهره بر افروخت.  
سربازان جنگاور هر کدام گردن برافراشت  
و تیماردار رنجه و سیه روزیهای یکدیگر گشت  
و، که چه بزرگ است عشق به مردم، بوطن!!  
و به انسانی که او هم به تو عشق دارد و سرنوشتش را  
با تو پیوند زده است.

اینک سرود آزادی وطن بگوش میرسد  
زمزمه های وحدت ملی نوید آنها میدهد  
بر فراز کوهساران آتش میبارد  
و رودباری از خون مهاجم در جریان است  
دیوار مستحکم ملتها را با چشم بد کاره ستمگران  
گزندنی نتواند رساند  
و نیروی وحدت ملی شکست ناپذیر است

سربازان سربکف "وردک"،  
و دشمنان سرسخت سیهکاران "خلقى"  
و دلباختگان راه آزادی میهن  
بر دشمن شرف باخته بیباکانه تاخند  
و ارباب جنایت پیشه اش را  
در کابل میان بریدند

مجاهدان مانند شیر می غریزند  
و از هول شان دشمن بر خود میلرزید  
"هزاره" و "وردک" شاداب و شادان  
همتن و همسنگر  
آرمان جنگ ملی و وحدت ملتها را  
با پیوند خون اعلان کردند

مجاهدان همراز  
مردانه و استوار  
به "ده حاجی" و "ده حمزه" غزنین رسیدند  
"خلقیهها" مانند سگان  
بر پیر و برنا و کودک و زن آتش میریختند،  
کوچه ها و دشتهای آرام غزنین،  
اجساد گندیده این دیوانه سگان هار را جا نمیداد  
وزمین و زمان بر آنها لعنت میفرستاد

از صلابت غزنین حکایت میکنم،  
و از عظمت "محمود" بت شکن !!  
غزنین پرآوازه اکنون لگدمال الحاد و گمراهی بود  
و مردم آن سرزمین از فرزندان خود شهامت می طلبید  
تا زشتیها و سیاهی ها را با خون و شهادت  
رنگین و روشن سازند

غزنین این عروس شرق در گنجینه خاطرش  
پیروزیهای تابناک رابه ودیعه گذارده بود  
و آزمونگاه نبرد و تگاپو بود  
در آسمان آرام و رخشنده تاریخش  
عقابان بلند پرواز پر گشوده بود  
ازینجا "سومنات" شکست برداشته بود  
و اکنون نیز باید سلسله بتهای دیگر را بشکند

اینجا منزلگه پژوهشگران و شاعران است  
و پایگه مجاهدان و غازیان  
خانقه سالکان و صوفیان  
اینجا نقشهای زیبایی از حق پرستی بچشم میخورد  
و اشعه فروزان اسلام از آن گسترش یافته است  
و بدینسان است که  
جایگه الحاد ازینجا به تباهی میرسد

مجاهدان "هزاره" ، اراده و دانش را  
در پیکر خرائین شوراها ریختند  
و صف استوار وحدت ملی را  
پایه ریزی کردند  
آوای الله اکبر" فضا را میدرید و به آسمانها میرفت  
و پرده ظلمت را از چشم خفتگان بدور می افگند

خورشید فروزان با ذرات نورانی خود  
بالهای گسترده آزادی را میساخت  
"هزاره ها" با نردبان وحدت ملی  
به بلندیهای شجاعت و همت رسیدند  
دشمنان در زندانی از غم و خجلت درآمدند  
و واژگون بخت و زیون به دیار نیستی سفر کردند

مردم قهرمان "هزاره" با دستان خالی  
بمیدان نبرد رو می آوردند  
و جنگ افزارهای جهنمی روس را به آتش میکشیدند  
و از میان سنگرهای پولادین  
با سلاح ایمان و اراده  
سایه مرگ را بر پیشانی دشمن میکوبیدند

آنگاه که طیاره های دشمن بر فراز آنها از خشم نعره میکشید  
و آتش گلوله ها خطی ازویرانگری و قساوت  
در گستره فضا ترسیم میکرد  
و آنگاه که گلوله های زهر آگین در فضا میرقصید  
و صدای لهیب موشکها نغمه مرگ و نابودی مینواخت  
رادمردان دلیر هنوز هم در سنگر دشمن حمله میکردند  
و لشکر ظلم و تجاوز را تاراج مینمودند

مردان آزاده، گاه مسلح و اکثراً بدون سلاحی  
کمر به جنگ آزادی می بستند  
و با روان شاد و پر از امید  
نمونه ایمان و فداکاری را تمثیل میکردند  
هرگاه اشخاصی چنین برای آزادی وطن بپا خیزند  
تو گوئی آنها در میان آتش بمبها و خمپاره ها  
برای عروس وطن برقص میپردازند

"هزاره های" میهنخواه در کابل  
جرقه های انقلاب را در "چنداوول" برافروختند  
و در سنگر قربانی کابل،  
در میان امواج متلاطم خون و اشک مردانه ایستادند  
آتش سرخ انقلاب در کابل زبانه کشید  
و یاوه گوئیهای زبونانه را بخاکستر مبدل کرد

"هزاره های" کابل از چهارسو

در طواف جنبش آزادی برآمدند  
از "افشار" و "قلعه شاده"  
از "کارته سخی" و "دشت برچی"،  
از همه بیغوله های سیه بختی، ساکنان غم آباد "هزاره"،  
جوالی و علاف و همه میراث خواران رنج و حقارت  
با خشم و انتقام بیرون شدند  
در سینه های غمدیده و دل‌های پر از خون  
جوش آزادی میهن لبالب شد  
و در کوچه های سرد و خاموش کابلشهر  
طغیانی از درد و رنج خروشیدن گرفت  
سنگر دشمنسوز از نفس‌های تند دلاوران  
گرم و سوزان شد  
سکوت تسلیم شکست  
و شعله های انقلاب فضای قبرگون را روشن ساخت

شهروندان کابلی، پیرمردان و دوشیزگان  
به پشتیبانی از قیامشکوهمند انسان  
انسانی که از مرز تعلقات خود  
با گام‌های فراخ فراتر رفته است  
به پا شدند  
و مانند گل‌های شقایق در بوستان غم‌زده آزادی  
بیکبارگی دهان گشودند  
زنده باد آزادی! مرده باد روس!  
ندای راستین ملت بود که از زبان یکایک بیرون میشد

اکنون بجای "نان" از گوشت و خون ستمدیدگان ولیمه میگیرند  
و بجای مسکن، مزدبگیران و بیچارگان را بگورستان میفرستند  
"جامه ای" از چپاول و غارت بر تن مردم میکنند  
تا شعاری را که بلند کرده اند متحقق سازند  
قتل عام و مرگ و شکنجه زندان  
ارمغانی بود بیشتر از آنچه بمردم وعده داده اند

اینک ستاره بخت روس در گودال تباهی می افتد  
جهان منحوس وی برای کارگران دیگر زندانیست بزرگ  
سیاست وی بر ظلم و دغلبازی استوار است  
ولی...  
افغانها او را در تمام جهان روسیاه کردند  
امپراتوری ظالم و آدمخوار روس در سرآشوب رسوائی است

اینک دست توانای انسان در بند و اسیر  
شکم سیری ناپذیر امپاتور بز هکار روس را میدرد  
و از میان آن انسانها و ملت‌های بلعیده بیرون میافتد  
اکنون...  
قطرات درشت آگاهی میبارد  
جوانه های آزادی در هرطرف چهره میافشاند،  
لهستان هنوز آغاز سحر است

و خورشید آزادی بر ازبکستان و تاجکستان،  
بر قزاقستان و ترکمنستان  
با روشنی مطبوع خواهد تابید

اینک امپراتور ظالم روسیه،  
در میان خلقها و ملل دربند رسوا میشود  
و بردگی و اسارت انسانها پایان میرسد  
دهنهای بسته لب میگشاید،  
آری...  
آزادی حق انسان است و سخن میگوید  
دنیای جهانخواران درهم و برهم است  
و جنگ افغان و روس نمونه ایست  
و عبرتی

پایان